



صیاد با تیری در کمان کشیده و در پی او شسته چون پلنگ را مشغول دید خدنگ دلدوز بجانب وی  
 افکند و بر پهلوی را پشتش آمده از جیب پروان رفت



فلک کفتا چو شست آن قیضه و شست زمین گفت آفرین باد ابدان دست منور  
 پلنگ تمامی از دنیا ده صیاد بسبک و پستی پوست از نریش بر کشید و بر اثر آن سواری بدان  
 رسید و بدان بوست که بغایت مستش و رنگین بود طبع در بست و صیاد در آن باب مضامنه  
 نموده هم ایشان بنی صمته و مقابله انجامید در اتنا و حرب و ضرب مرد سوار شمشیر آبدار کشید  
 بر صیاد تاخت و تا بر خود چیدن صیاد سرش بجز انداخت و پوست پلنگ در بروده و  
 بر آه آورد و منور صد کام زفته که اسپش سر در آمد و سوار بر زمین افتاد و گردنش شکست

عمل سکر کرمان

۱۳۳

